

## همگرایی و سیرتطور و تکامل آن (۲)

بخش اول تئوری همگرایی در شماره پیشین نشریه مصباح درج گردید. در این شماره در تکمیل مباحث قبلی مدل‌های دیگر تئوری همگرایی و همچنین سطوح چهارگانه به بحث و بررسی گذاشته می‌شود.

گروه علوم سیاسی - یدالله محمدی

### فدرالیسم<sup>۱</sup>

یکی دیگر از مدل‌های معروف تئوری همگرایی تئوری یا مدل فدرالیسم است. فدرالیستها معتقدند که در بارهٔ ایجاد صلح جهانی و از بین بردن مسأله جنگهای منطقه‌ای و جهانی، دولت‌ها بایستی در قالب یک واحد فوق ملی بر اساس یک قانون اساسی مدرن، همگرایی پیداکنند. دولت‌های مشارکت کننده در این اتحاد، ملزم به اجرای مفاد این قانون اساسی هستند. مدل فدرالیسم در واقع چیزی شبیه همان سیستم‌های فدرالی که اکنون در بعضی از کشورها همچون آمریکا وجود دارد می‌باشد، بدین معنا که در مرکز، یک دولت قدرتمند یا یک دولت مرکزی قرار گرفته و واحدهای سیاسی دیگر که همان کشورها باشند در حکم واحدهای محلی این دولت مرکزی محسوب می‌شوند.

«هینسلی»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۶۶ عنوان کرد که این بحثی که تأمین صلح تنها از طریق ادغام دولت‌های موجود در قالب یک امپراتوری فدرال یا دولت فدرال به وجود آمده از ابتدای قرن هفدهم به بعد، درست بعد از هر برخورد و درگیری خصومت‌آمیز که در اروپا اتفاق افتاده است، نویسندگانی همچون «هارولد لاسکی»<sup>۳</sup> و «ابی دست پیر» آن را بیان کرده‌اند، هر چند که این دو نفر به بلحاظ عقیده، متضاد و مخالف هم بودند.

**متاسفانه** اغلب طرح‌هایی از این قبیل، با واقعیت‌های تاریخی همگرایانه تطابق کمتری دارند در حقیقت طرح‌هایی که برای حکومت‌های مرکزی منطقه‌ای و یا جهانی وجود داشته خود، عکس‌العملی نسبت به تلاش‌های غیر جنگ طلبانه و زورگویانه است که تولد دولت‌ها و امپراتوری‌های گذشته را مشخص کرده است. آنطوری که «پوچالا»<sup>۴</sup> در ۱۹۷۱ بیان داشته موارد تاریخی متعدد و زیادی از اتحاد‌های ملی وجود دارد که بطور بسیار روشتری

1. Federalism

2. Hinsly

3. Harold. laski

4. Puchala

شناخته شده‌اند و به عنوان مواردی از اختلاط و ادغام توسط یک سیستم امپراتوری شکل گرفته تا آن‌چه که به عنوان همگرایی صلح آمیز منطقه‌ای بوده باشد.

یعنی گرایش‌های امپریالیستی تجاوزگرانه و ادغام در خود، بیشتر باعث این قضایا در طول تاریخ بوده است تا اینکه انگیزه‌های صلح‌جویانه باشد. یعنی درست نقطه نظر مقابل کسانی که تصور می‌کنند عوامل صلح‌آمیز و ایجاد صلح دائمی باعث ایجاد امپراتوریا و اتحادیه‌ها گردیده است، در عمل، برعکس، این اتحادیه‌ها و همگرایی‌ها بیشتر در مواردی که فشار جنگ و تجاوز خودنمایی می‌نمود ظاهر گردیده‌اند. بنابراین تئورسین‌های همگرایی با مثالها و نمونه‌های معدودی که بطور اختیاری حکومت مرکزی یا فدرال تشکیل داده باشند روبروست همچون آمریکا و سوئیس که مهمترینشان می‌باشند. اما هر دو اینها در سطح ملی به دوران قبل از انقلاب صنعتی برمی‌گردند. اگر به اجتماعات منطقه‌ای نگاهی بیندازیم یک سری از اینها را می‌بینیم که از سال ۱۹۴۵ به این طرف در سطح فراملیتی شکل گرفته‌اند، که جوامع اروپایی پیشرفته‌ترین آن‌ها هستند. به هر حال آنهایی که از حکومت جهانی طرفداری می‌کردند. در دنیای بعد از «قرارداد ورسای» که تصمیم‌گیرهای ملی توسط خود کشورها انجام می‌گرفت — درست در زمانی که ملیت‌گرایی و ناسیونالیسم در اوج خودش قرار داشت — توانستند از پشتیبانی و حمایت اندکی در باره عقیده‌اشان مبنی بر ایجاد حکومت جهانی برخوردار گردند.<sup>۱</sup>

مسأله‌ای که در بالا گفته شد می‌توان دریافت که فدرالیسم که تقدم مسائل سیاسی را به عنوان وسیله‌ای برای حل و فصل مسائل اجتماعی و اقتصادی فرض می‌کند به عنوان یک استراتژی برای ساختن جوامع فراملیتی در دوران بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم به اوج خودش می‌رسد. این روش فدرالی، شیوه‌ای رامطرح کرد که عبارت بود از یک کردن و متحد کردن ایالت‌های مجزا، در یک ماهیت فراملیتی جدید، توسط یک قانون اساسی جدید که در نتیجه تعهد مشترک سیاسی به وسیله اعضاء جناحها و احزاب درگیر به اجرا در می‌آمد. این شیوه فدرالیسم از دیرباز به عنوان یک بخش مهمی از طرح‌های سازمانی مختلفی که برای تسهیل روابط بین دولتها آغاز نشده بود مطرح گردیده است. این مدت مدید، ریشه در تاریخ یونان باستان دارد. ظهور و بروز سیستم فدرالی شبیه آنچه در آمریکای شمالی و سوئیس پدیدار شد، در حقیقت یک مثال و نمونه عملی از حفظ اتحاد و تفکیک را عرضه داشت (بر اساس گفته‌های پنتلندار سال

1. Tevor, Taylor, Approaches and Theory in International Theories, london/newyork 'longman' 1978' PP: 238-9.

(۱۹۷۱). در کنفرانس ۱۹۴۸ لاهه و سایر کنفرانسها، فدرالیستهای اروپایی - که بسیاری از آنها جزء نیروهای مقاومت زمان جنگ بودند - درصدد ایجاد یک اروپای فدرال بودند تا ضمن اجتناب از جنگ و سرمایه گذاری جهت بازسازی خرابیهای وسیع بعد از جنگ و ناامیدیهایی که به وسیله جنگ ایجاد شده بود، یک راه حل جالب و جاذب را برای بازسازی سیستم دولت - کشور<sup>۱</sup> و آن تضادهایی که در بطنشان وجود داشت ارائه دهند.

اقای «فورث»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۶۷ بیان داشت که: بعضی از طرفداران استراتژی مرکزگرایی (فدرالیسم) در اروپا، این استراتژی را به عنوان اقدامی در جهت ایالتهای متحد اروپا که به عنوان وزنه تعدیل کننده بین ابر قدرتهای آمریکا و شوروی عمل می کند ارزیابی می کنند، در حالی که دیگران این استراتژی را به عنوان یک گام میانی درباره آزادسازی جامعه اروپا و در نهایت استقرار یک دولت مرکزی جهانی (فدرالیسم بین المللی) می دیدند.

به هر حال اختلاف نظرات موجود بین اندیشمندانی که بحث آنان شد در رابطه با محصول نهایی استراتژی فدرالیسم، در حد مسائل آکادمیک باقی ماند زیرا وقتی که در سال ۱۹۵۴ مجلس فرانسه پیشنهادات طرح شده درباره جامعه دفاعی اروپا را رد کرد، آنچه را که آنها مرحله فدرالی شدن اروپا نامگذاری کرده بودند با این اقدام فرانسه به کلی منتفی گردید. اگر می بینیم که دولتهای اروپای غربی بروی چیزی توافق دارند، این چیز در حقیقت بیشتر حفظ چهار چوب دولتهای ملی فعلی شان بود تا تأسیس سازمانهای فراملیتی، بخصوص بعد از کاهش تهدیدات توسعه طلبانه شوروی در اروپا بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۳ و طرح مارشال که اقتصاد ملی این کشورها را برای تحصیل قدرت گذشته و بالاتر بردن آن قادر ساخته بود، در حالی که احتمال می رفت سازمانهای فدرالیستی مدلی را برای توزیع و نا محدود نمودن قدرت در یک اجتماع منطقه ای ارائه دهند، در عین حال روشن بود که طرفداران نهضت فدرالیسم اروپا قادر به ارائه انگیزه کافی برای ایجاد یک اجتماع سیاسی عمومی که مقدم بر عمل اتحادیه فدرال باشد نبودند.

«تیلور»<sup>۳</sup> در سال ۱۹۷۰، فدرالیسم را استراتژی مناسبی برای تنها یک مرحله نهایی از همگرایی می داند یعنی در شرایطی که در مرکزیت، یک عزم سیاسی عمومی وجود داشته و در ضمن اتحاد منافع و علائق نیز پدید آمده باشد. بیشتر متفکرین اخیر و طرفدار

1. Nation-State

2. Forth

3. Taylor

فدرالیسم خاطر نشان می‌سازند که محدودیتها و تنگناهایی را که سیستم حکومت فدرالی اکنون با آن مواجه است عدم وجود یک جامعه وسیع است. اگرچه هیچیک از دو سیستم حکومتی کارکردگرایی و فدرالیستی نتوانسته‌اند یک توضیح قانع کننده‌ای برای وجود یا عدم وجود کوششهایی که در جهت همگرایی صورت می‌گیرد بدهند، لکن باید به خاطر داشته باشیم که این هر دو سیستم بودند که اثر بسیار عمیقی بر روی توسعه و تکامل تئوری همگرایی داشته‌اند.<sup>۱</sup>

### تئوری مبادله

«کارل دویچ»<sup>۲</sup> به نسبتی، بیشتر از سایر نویسندگان از تئوری سیستمها و تئوری ارتباطات استفاده می‌کند و از نوشته‌های ریاضیدانان معروف «نوربرت واینر» در زمینه «سیبرنتیک» و کارهای «تالکوت پارسونز» در زمینه سیستمهای عمومی بهره می‌جوید. دویچ، مطلب زیر را از «واینر» با تأیید آن ذکر می‌کند:

ارتباطات به تنهایی یک گروه را قادر می‌سازد که با هم فکر کنند، با هم ببینند و با هم عمل کنند، کل جامعه شناسی نیاز به این دارد که ارتباطات درک شود. ارتباطات در میان مردم می‌تواند دوستی یا خصومت به وجود آورد و...

دویچ، رابطه بین ارتباطات و همگرایی جوامع سیاسی را اینگونه مطرح می‌سازد: کشورها گروههای جمعیتی هستند که به وسیله شبکه‌های ارتباطی و سیستمهای حمل و نقل اتحاد می‌یابند و به وسیله سرزمینهای کم جمعیت و یا تقریباً خالی از هم جدا می‌گردند. اجتماعات بشری گروههایی از افراد هستند که به وسیله ارتباطات مستمری که از طریق موضوعات مختلف پیدا می‌کنند به یکدیگر پیوسته‌اند. آنها دارای عاداتهای مکمل ارتباطی هستند. بطور کلی مرزها مناطقی هستند که در آنها تراکم جمعیت و ارتباطات به شدت کاهش می‌یابد. مردم همانطوری که وابستگی متقابل به هم پیدا می‌کنند همگرایی شوند... دویچ و همکارانش دو نوع جامعه ایمن را مطرح ساختند:

ترکیبی که در آن واحدهای سیاسی از قبل مستقل، به صورت یک واحد مجرد در آمده‌اند و یک حکومت مشترک دارند. کثرت‌گرایی که در آن حکومتهای جداگانه، استقلال قانونی خود را حفظ می‌کنند، ایالات متحده آمریکا مثالی برای یک جامعه ایمن ترکیبی است و ایالات متحده - کانادا یا فرانسه - آلمان از جنگ جهانی دوم به این طرف می‌توانند جوامع ایمن کثرت‌گرا نامیده شوند.<sup>۳</sup>

1. Ibid, PP, 240-242

2. Karl Dutch

3. OP-CIT' PP' 425-426

روش طرفداران تئوری مبادله آن است که در جستجوی آن ویژگی‌هایی هستند که یک جامعه سازمان یافته و دارای وابستگی متقابل را از گروه‌ها و افرادی که اتفاقی دور هم جمع شده‌اند تمییز می‌دهد و دیگر آنکه چه شرایطی برای توسعه و حفظ این احساس جمع‌گرایی در میان جامعه و مردم یک منطقه معین لازم و ضروری است.

فرضیه دویچ بر این اساس استوار است که هر چقدر میزان تبادل یا وابستگی متقابل دولتی با دولت دیگر بیشتر باشد آن دولت یا دولتها بیشتر به هم نزدیک و مرتبط می‌گردند. اگر چه ممکن است یک چنین ارتباط متقابل فزاینده‌ای که ما از آن صحبت می‌کنیم در نهایت منجر به اتحاد یا همگرایی نشود مگر اینکه با عکس‌العمل متقابل همراه باشد. همگرایی از دید طرفداران تئوری مبادله، شرایطی است که با آن شرایط، مردم یک منطقه خاص یک احساس جمع‌گرایانه و یکپارچه‌گی پیدا کرده و روی این مسئله به توافق برسند که بیشتر مسائل مشترکشان بدون توسل به زور و خشونت باید حل گردد. همبستور اعضای چنین جامعه‌ای بایستی که از ایجاد سازمانها و روشهایی که قادر به ایجاد تغییرات صلح‌جویانه و تضمین صلح گردند حمایت کنند. دویچ، چنین فرض نکرد که مرحله نهایی این همگرایی به طور الزامی یک کشور متحد فراملیتی باشد، بلکه بطور مشخص بین همگرایی و ادغامی که به لحاظ امنیتی ایجاد شده فرق قایل گردید و در آن یک دولت بر سایر اعضای ادغام شده اعم از دو کشور یا بیشتر حکمروایی می‌کند. کشورهایی که در گذشته به صورت واحدهای سیاسی مستقل با هم کار می‌کردند و حالا به صورت یک واحد ادغامی بزرگتر در آمده‌اند با اجتماع امنیت دسته جمعی که در آن تغییرات صلح‌جویانه تضمین شده و در جامعه نهادی گردیده است. و این در حالی است که این حکومتها بطور منفرد، استقلال قانونی خود را حفظ کرده‌اند. دویچ، از ایالات متحده به عنوان مثالی جدید از اجتماع امنیتی ادغام شده نام می‌برد، یعنی مثال برای مورد اول آمریکا است که واحدهای مختلفی، زیر یک مجموعه ادغام شده‌اند و مثال برای مورد دوم ارتباط بین آمریکا و کانادا است که در واقع نوع دوم امنیت دسته جمعی را تشکیل می‌دهند.

در نظر طرفداران تئوری مبادله، یک جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه اعضای آن بطور متقابل به هم وابسته باشند و چنین وابستگی متقابلی تنها از طریق شبکه‌ای از مبادلات متقابل می‌تواند ایجاد شود. تنها این مبادلات نیستند که تضمین گرایجاد جامعه‌ای می‌گردند، زیرا که ارتباطات هم در بعضی مواقع می‌توانند میزان تنشها و درگیریهای داخل جامعه را افزایش دهند، این در صورتی است که آن ارتباطات به جای آنکه بر هویت ارزشها و منفعتها در یک جامعه به عنوان زیر بنای کار جامعه تأکید کنند بر ارزشها، توقعات و انتظارات متباین و غیر قابل جمع تأکید کنند. از این رو یک سطح

معینی از مبادلات همچنین بایستی به وسیله گسترش عکس‌العملهای متقابل همراه گردد.

### الیتسم یا نخبه گرایی<sup>۲</sup>

یکی از مهمترین مدلهای همگرایی الیتسم است که نقش مؤثری می‌تواند در روند فرایند همگرایی یا واگرایی بازی نماید و در مواردی سایر اشکال و مدلهای همگرایی را تحت تاثیر خود قرار دهد. تشکیل و شکل‌گیری اتحادیه‌های مختلف منطقه‌ای، فروپاشی آنها، بروز جنگها و تعارضات منطقه‌ای بیشتر تحت تأثیر الیتسم داخلی و خارجی و سیاستگذارهای آنها می‌باشد. در بررسی اینکه آیا در یک اتحادیه یک یا دو واحد نخبه نقش کنترل‌کنندگی را عهده دارند یا نه و اینکه آیا یک اتحادیه بیشتر از درون کنترل می‌شود یا از بیرون، مسائلی است که در بحث الیتسم و درجه نخبه گرایی روشن می‌شود.

تجزیه و تحلیل سازمانی نشان می‌دهد که درباره تشکیل یک مجموعه سازمانی جدید دو راه اصلی وجود دارد. یک واحد نخبه یا الیت ممکن است واحدهای برجسته یا چند واحد سازمانی را بنا نهد که هم دارای واحدهای رهبری و هم دارای واحدهای اجرایی باشند و ممکن است این واحدها نیز در یکدیگر ادغام شوند. در سطح بین‌المللی زمانی که جامعه بین‌المللی تشکیل می‌گردد که در اولین گام، یک ملیتی به مراتب قویتر از دیگر اعضای احتمالی که این پروسه را هدایت می‌کند ایجاد گردد. پروسه درباره آلمان یک چنین نقشی را بازی نمود، همبتمبر غنا در تشکیل اتحادیه غنا-گینه - مالی چنین نقشی را داشت.

مصر نیز چنین نقشی را در اتحادیه پیشین اعراب دارا بود. این مواردی که در آن یک ملت نقش مرکزیت را بازی می‌نماید، به اندازه‌ای تعدادشان محدود است که در این باره «دویچ» لازمه تشکیل یک اتحاد را وجود یک واحد اصلی می‌داند.

در حالیکه بسیاری از سازمانها و جوامع توسط یک یا چند الیت تأسیس می‌گردند این مرکزیت کنترل، در دیگر جوامع و سازمانها از طریق ادغام واحدهایی چند که هر کدامشان در بخشهای بیشتر یا کمتری کمک می‌کنند تشکیل می‌گردد. این مرکزیت قدرتی که از ادغام جوامع ایجاد گردیده است بیشتر یک واحد جدید است تا اینکه یک واحد تابع یا فرعی نسبت به دیگر واحدها باشد. شاید بتوان به این واحد اولی به عنوان واحد غالب یا نخبه<sup>۳</sup> و به دومی به عنوان مساوات‌گرا<sup>۴</sup> اشاره کرد.

1.OP-Cit,PP:243-245

2.Elitism

3.Elitist

این درجهٔ البتیسیم یا نخبه‌گرایی تساوی‌گرایانه<sup>۵</sup> بایستی به عنوان یک بردار متصل تلقی شود. در بعضی از اتحادیه‌های متشکل از ملت‌ها، آشکارا یک واحد سیاسی یا یک کشور نقش برتر را بازی می‌نماید (مانند انگلستان در اتحادیه مشترک المنافع). در بعضی اتحادیه‌های دیگر دو یا چند کشور نقش برتر را ایفا می‌کنند (همچون برزیل، آرژانتین و تا حدی شیلی در بین هفت عضو اتحادیه منطقه تجارت آزاد آمریکای لاتین)، در دیگر اتحادیه‌ها تقریباً مسائلی چون مشارکت، میزان سهم بودن و قدرت، بین همه شرکت‌کنندگان به گونه‌ای همسان تقسیم و توزیع می‌گردد (همانند اتحادیه اسکاندیناوی).

این درجه‌ای که یک واحد سیاسی یا بیشتر از آن پروسه اتحاد را کنترل می‌کنند، در مقابل درجه‌ای قرار دارد که تلاش همه اعضا است و این تلاش دقیقاً با ابزار و وسائلی که برای کنترل استفاده می‌گردد مرتبط است. در یک طرف بر دار متصل نخبه‌گرایی، ادغامی‌هایی را می‌بینیم که در آن یک کشور، دیگر کشورها را به یکی شدن مجبور می‌کند. به نظر می‌رسد که در سطح بین‌المللی موارد نخبه‌گرایی و اتحادیه‌های اجباری بیشتر است از مواردی چون اتحادیه‌های مساوی‌نگرایانه و داوطلبانه، بخصوص اگر ما به وسعت استفاده از تحریم‌های اقتصادی توجه کنیم و استفاده از نیروی نظامی جهت ایجاد یک اتحاد غیر داوطلبانه را نیز در نظر بگیریم، در یک طرف بردار تساوی‌گرایانه، استفاده از ابزارهای معمولی همچون توسل به احساسات عمومی، سنت‌ها، سمبل‌ها و نشانه‌های عمومی، یک نقش مهمتری را نسبت به ابزارهایی همچون زور یا تحریم‌های اقتصادی بازی می‌کنند.

یکی از مسائلی که در باره تحکیم و بقاء حاکمیت اتحادیه‌ها مورد شک و تردید است مسأله زور و اجبار است. در ابتدای امر ممکن است این ذهنیت پدیدار شود که اتحادیه‌هایی که بر پایه زور و اجبار بنا گردد در نهایت از هم پاشیده می‌شود. اما امپراتوری رم علی‌رغم استفاده از وسائل قهر آفرین قبل از آنکه مضمحل شود پنج قرن دوام پیدا کرد. همینطور اتحادیه آلمان که به خاطر روش‌های اعمال شده توسط بیسمارک اتحادی قدرتمند و مؤثر بود.

2. Egalitarian.

3. Egalitarianism.

## درجه درون‌گرایی

تجمع گرایهایی که توسعه و پیشرفت آنها به دنبال «مدل Epigenesis» صورت می‌گیرد، به گونه مؤثری توسط بعد دومی می‌توانند نظام داده شوند و آن بعد دوم عبارت است از آن درجه‌ای که واحد یا واحدهای نخبه این اتحادیه در حال تکوین را از داخل یا خارج کنترل می‌کند. البته این یک متغیر دوگانه‌ای نیست زیرا که درجات مختلفی وجود دارد که یک واحد نخبه در داخل یا بیرون از اتحادیه باشد. این عنصر نخبه ممکن است که بطور کامل بیرون از اتحادیه باشد و تشویق کند یا به اجبار وادارد دو عضو یا اعضای بیشتری را به اتحادیه‌ای که خود در آن اتحادیه عضویت ندارد و بعضی اوقات یعنی زمانی که پروسه تشکیل اتحادیه در حال انجام باشد کنترل خودش را کاهش می‌دهد. قدرتهای استعماری که اغلب بطور ناخواسته اتحادیه‌های تابعی از کشورهای تحت قیمومیتشان ایجاد کردند تا هنگام شکل‌گیری و قوام یافتن اتحادیه خودشان را کنار نگه داشتند، برای مثال، تلاش‌های بریتانیا عامل اصلی ایجاد سیزده کلنی آمریکایی بود و یا قبایل مختلفی که در ساحل طلا (ساحل عاج) بودند که بعدها به عنوان غنا معروف شد و همین‌طور کلنی‌های یهودی که در فلسطینی وجود داشتند و جامعه اسرائیل را به وجود آوردند، عامل خارجی در همه اینها بریتانیا بود. در یک سطح بین‌المللی ایالات متحده آمریکا به درجه‌ای از همکاری اقتصادی در بین کشورهای اروپایی به عنوان یک شرط لازم برای ارائه کمکهای مالی در طرح مارشال نیاز داشت، بر همین اساس اتحادیه‌ای را متشکل از شش کشور اروپایی به عنوان جامعه اقتصادی اروپا «EEC» تشویق به تأسیس و تشکیل کرده و اکنون هم جامعه اقتصادی اروپا را تشویق به وارد کردن بریتانیا در این اتحادیه می‌کند بدون اینکه ایالات متحده آمریکا خود به این اتحادیه پیوندد. مثال دیگر بریتانیاست که عامل اصلی در پشت تلاشهایی بود که صورت گرفت.

ایجاد فدراسیونی از کشورهای غرب کوههای «آند» و تشکیل فدراسیونی از نیجریه، در تمامی این موارد ذکر شده، مرکزیت قدرت در تشکیل آن اتحادیه‌ها عاملی بود که در بیرون اتحادیه قرار داشت و به هیچ وجه عضو اتحادیه هم نبود.

در موارد دیگر این عامل فشار (الیتسیم) که از شروع و تکوین پروسه اتحاد حمایت می‌کرد اینک دیگر بطور کامل خارج از پروسه اتحاد قرار ندارد، و همین‌طور نیز الیتسیم کاملاً عضو اتحادیه نیست، یعنی حالت بینابینی دارد. برای مثال ایالات متحده آمریکا که یک عضو رسمی اما قدرتمند «ستو» است، یک قرارداد دو جانبه‌ای را با ایران، ترکیه و پاکستان که عضو پیمان ستو بودند در سال ۱۹۶۱ امضا کرد. آمریکا با این کارش



نشان می‌داد که این کار بیش از یک قرارداد معمولی اهمیت دارد...

بالاخره در مواردی دیگر این عامل غالب اتحادیه (الیتسم)، یک عضو کامل اتحادیه است. مثل بریتانیا در اتحادیه منطقه‌ای آزاد اروپا و پروس در اتحادیه آلمان.<sup>۱</sup>

«اتریش»، این پیشنهاد را مطرح ساخت که اتحادیه‌های با واحدهای برگزیده کمتر (الیت کمتر)، احتمال موفقیتشان بیشتر است تا اتحادیه‌هایی که دارای چند واحد برگزیده هستند. چون هر چه شمار واحدهای برگزیده بیشتر باشد، مسائلی که احتمالاً باید حل گردند دشوارتر خواهند بود. اتحادیه‌های مساوات‌گرا مانند اتحادیه‌هایی که از چند واحد برگزیده تشکیل شده‌اند، موفقیتشان از اتحادیه‌های غیر مساوات‌گرا بیشتر است. جمهوری متحده عرب علی‌رغم این حقیقت که واحدهای برگزیده کمتری از جامعه اقتصادی اروپا داشت، تجزیه گردید. به هر حال جمهوری متحده عرب یک واحد برگزیده مؤثر نداشت. مانند مصر نه صاحب دارایی بود و نه تمایلی به حفظ اتحاد داشت. هم ابتکار تشکیل اتحاد و هم انحلال آن از طرف سوریه بود تا از طرف مصر، در مقایسه با جمهوری متحده عرب، جامعه اقتصادی اروپا در مسائل سودمندگرایی، مساوات‌گرا و در مسائل سیاسی، نخبه‌گرا بود. عامل جدیدی که جامعه اقتصادی اروپا معرفی می‌کند عامل سیستم - نخبه است. باید یادآور شد که مؤثرترین اتحادها آن‌هایی هستند که بیشتر با سیستم نخبه اداره می‌شوند تا با عضو - نخبگان. یک سیستم - نخبه، قاطعیتی را که در عضو - نخبگان یافت می‌شود با توانایی ایجاد تعهد که در اتحادیه‌های مساوات‌گرا یافت می‌شود را در هم می‌آمیزد. قاطعیت بر اثر وجود یک مرکز برتر تصمیمگیری به دست می‌آید، در حالی که تعهدات بدین دلیل به وجود می‌آیند که سیستم - نخبه معرف کلیه اعضای اتحاد و همچنین اتحاد به عنوان یک جمع است.

اتحاد شمال که به بقایای خود ادامه داد یک اتحاد مساوات‌گرا بود. در مورد فدراسیون هند غربی که شکست خورد. نخبه خارجی، بریتانیا، قادر نبود که یک واحد نخبه داخلی در پشتیبانی از فدراسیون به وجود آورد. در جامعه اقتصادی اروپا، اتریش به ایجاد یک نظام نخبه اشاره کرد و یاد آور شد که مؤثرترین اتحادها آن‌هایی هستند که بیشتر با سیستم - نخبگان اداره می‌شوند تا با عضو - نخبگان.

در مقایسه چهار موردی که برای بررسی انتخاب شده بودند. اتریشی نتیجه گرفت که جامعه اقتصادی اروپا در سطح و حوزه همگرایی، پیشرفته‌ترین است، در حالی که شکست سایر کوششهای اتحاد بطور عمده به نارسایی آنها در قابلیت‌ها و سرمایه‌های سودمندگرایانه و هویتی نسبت داده شده است. او این فرضیه را پیش کشید که هر چه

1. Roseneue' James-N' International Politics and foriegn policy' New yourk Free press' 1969' PP 348-349

قدرت سودمندگرایی نخبگانی که اتحاد را آغاز و رهبری می‌کنند بیشتر باشد، یا هر چه بنیان اتحاد - سیستم محکمتر گردد، اتحاد موفقتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

### سطوح مختلف همگرایی.

در بخش مقدماتی، با بررسی شرایط، تعاریف، مفاهیم کلی، مدلها و نظریات صاحب نظران برجسته تئوری همگرایی، توانستیم یک شناخت کلی نسبت به تئوری همگرایی به دست آوریم. اما علی‌رغم آشنایی نسبی و ذهنیتی که در باره موضوع همگرایی و حکمت آن تحصیل گردیده، هنوز مقدمات تئوریک، ناقص و نارساست. به عبارت دیگر، بررسی سطوح چهارگانه همگرایی ضمن آنکه مکمل بحثهای قبلی است، خود به نوعی می‌تواند زمینه‌ساز یک ارزیابی کمی از همگرایی در هر منطقه جغرافیایی شود. یعنی با در نظر گرفتن شرایط طرح شده در هر سطح، در راستای دو جنبه تئوریک و واقعیات موجود آن منطقه، در نهایت می‌توان به این نتیجه گیری رسید که وضعیت همگرایی در آن منطقه چگونه است. اما مسائلی که در سطوح چهارگانه همگرایی مورد بحث قرار می‌گیرد، عبارتند از:

### الف - طبیعت یا سطح همبستگی<sup>۲</sup>

همانگونه که در گذشته بیان شد، مفهوم همبستگی بیشتر از طریق عناصر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی قابل تشخیص است. هنگامی که در باره همبستگی اجتماعی<sup>۳</sup> صحبت می‌نماییم با همسانی و همگونگی اجزاء واحدهای سیاسی روبرو هستیم. اما هنگامیکه باره همبستگی اقتصادی<sup>۴</sup> و سیاسی به بحث می‌پردازیم حالت مکمل بودن آنها اهمیت بیشتری می‌یابد. بالاخره با اشاره به همبستگی اقتصادی و سازمانی است که روابط متقابل، بالاترین اهمیت را پیدا می‌کند.

در بررسی همبستگی اجتماعی تمامی عوامل کمک کننده به این همبستگی از جمله عوامل قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، فرهنگی، تاریخی و میراث مشترک مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد. این عوامل ممکن است بطور متضادی خودنمایی کنند. چنانکه در سیستم فرعی خاورمیانه همبستگی اجتماعی در سطح بالایی قرار دارد، در حالی که در

1. Dougherty' James E.' Contending Theories of International Relations. New-york. Harper and Row publishers. 1981. PP: 431

2. Nature or level of Cohesion

3. Social Cohesion

4. Economical and political cohesion.

آسیای جنوب شرقی، همبستگی اجتماعی در سطح بسیار پایینی وجود دارد. در همبستگی اقتصادی توجه بر چگونگی توزیع و مکمل بودن منابع اقتصادی و همچنین شکل الگوهای تجارتي، متمرکز است. بالاترین سطح همبستگی اقتصادی را می‌توان در سیستمهای اروپای غربی مشاهده کرد و این در شرایطی است که پایینترین سطح همبستگی اقتصادی را می‌توان در سیستمهای افریقای غربی و خاورمیانه به عینیت دید. درباره موضوع همبستگی سیاسی، با روشی مواجهیم که در آن الگو و درجه تکمیل‌کنندگی انواع رژیمها، همبستگی را در درون یک سیستم فرعی کمک می‌کند یا کاهش می‌دهد. در این زمینه می‌توان مقایسه‌ای بین اروپای غربی با رژیمهای متعددش که برخوردار از سیستم پارلمانی و مصالحه‌آمیزند را با خاورمیانه که دارای حکومتهای استبدادی جدیدند انجام داد.

سرانجام در رابطه با همبستگی سازمانی<sup>۱</sup> بایستی نسبت به آثار احتمالی همبستگی اعضا در سازمان ملل و سازمانهای منطقه‌ای توجه داشت. چگونگی رأی دادن در سازمان ملل متحد، وجود گروه‌بندی‌هایی از کشورها که با عنوان افریقا، آسیا یا آمریکای لاتین و غیره آنها را می‌شناسیم تا حدودی به هوشیاری و آگاهی منطقه‌ای کمک کرده است. با توجه به موقعیت سازمانهای منطقه‌ای بایستی توجه داشته باشیم که یک سازمان منطقه‌ای تا چه حدی در محدوده مرزهای جغرافیایی آن منطقه قرار گرفته است، مانند بازار مشترک و اتحادیه عرب. اگر همه اعضای یک سیستم، یا بخشی از آن به یک سازمان بین‌المللی منطقه‌ای تعلق داشته باشد، این امر کمکی در تقویت همبستگی خواهد بود، بخصوص اگر مرکزهای عضو با مرزهای سیستم مورد نظر مطابقت داشته باشند.

## ب - طبیعت یا سطح ارتباطات<sup>۲</sup>

دومین متغیر الگویی، یعنی طبیعت ارتباطات، به چهار جنبه زیر تقسیم بندی می‌گردد:

ارتباطات شخصی<sup>۳</sup> (پست، تلفن و تلگراف)، رسانه‌های گروهی (روزنامه، رادیو، تلویزیون)، مبادلات بین‌نخبگان<sup>۴</sup> (آموزش درون منطقه‌ای، تورسم، دیدارهای دیپلماتیک درون منطقه‌ای) و ترابری یا حمل و نقل<sup>۵</sup> (جاده‌ها، رودخانه‌ها، دریاها، قطار

1. Organizational cohesion
2. Nature or Level of Communication.
3. Personal Communication
4. Exchange among the Elit
5. Transportation

و هواپیما). بدیهی است سطح سواد و اختلافات زبانی، بر سه مورد اول؛ و جغرافیا و پیشرفت صنعتی بر هر چهار مورد دیگر تاثیر می‌گذارد. به نسبت درجه‌ای که چهار عامل یاد شده در منطقه موجود باشند و به کار گرفته شوند، مناطق از یکدیگر متمایز می‌گردند، برای مثال آسیای جنوب شرقی چهار عامل یاد شده را در سطح ضعیفی داراست. همین‌طور افریقای غربی چنین است، در حالیکه اروپای غربی توانسته است تنها به وسیله ازدیاد کانالهای متنوع ارتباطی و دیگر متغیرهای الگویی، اختلافات زبانی را حل کرده و بر آن فایق آید.

### ج - سطح قدرت

قدرت، سومین متغیر الگویی است که در اینجا به عنوان توانایی بالقوه و بالفعل و اراده ملتی، جهت تغییر پروسه‌های تصمیم‌گیری دیگر کشورها، مطابق خط و مشی‌های آن ملت و کشور تعریف گردیده است. ما می‌توانیم در باره قدرت یک ملت، سه بخش عمده را متمایز کنیم:

۱- قدرت مادی<sup>۱</sup>

۲- قدرت نظامی<sup>۲</sup>

۳- انگیزه<sup>۳</sup>

عنصر مادی قدرت، اساس توانایی‌های یک ملت است، یعنی شامل موقعیت منابع، وسعت، کیفیت و ساختار جمعیتی، اقتصاد و ظرفیت صنعتی (که توسط تولید ناخالص ملی «GNP»، درآمد سرانه میزان تولید و مصرف انرژی آن کشور سنجیده می‌شود)، کارایی نسبی حکومت و دولت می‌گردد. عنصر قدرت نظامی، در برگیرنده قابلیت و توانایی‌های یک ملت برای مبادرت به جنگ می‌باشد، یعنی تکنیک‌های نظامی، تسلیحات، مشمولین نظامی و کارایی را در بر می‌گیرد. بالاخره عنصر انگیزه، که بخشی از قدرت ملی یک کشور است و برخاست و اراده ملتی که در صدد تحصیل موقعیت در صحنه بین‌المللی است تأکید داشته، آماده قربانی کردن رضایت مصرف‌کننده برای ایجاد قدرت نظامی و مادی می‌باشد. عنصر انگیزه توسط عواملی همچون ایدئولوژی، روحیه و منش ملی، ناسیونالیسم، تاریخ، شخصیت و تواناییهای سیاستمداران برجسته و مهارت‌های دیپلماتیک تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

- 
1. Level of power
  2. Material Power
  3. Military Power
  4. Motivation

از آنجایی که ضعف و قوت‌های بالقوه و بالفعل ملی، همیشه با یکدیگر در تعارضند، مشکلاتی در مقایسه قدرت دولتها و برآورد و محاسبه قدرت آنها وجود دارد. با توجه به پیچیدگی چنین فرایندی، تلاش برای ارزیابی قدرت کشورها، اطلاعات ارزشمندی را در باره چگونگی توزیع و توازن قدرت بین کشورها در یک سیستم فرعی ارائه می‌دهد. همچنین این فرایند تحلیلی، مقایسه خصوصیات سیستم‌های فرعی مختلف را آسان می‌سازد.

در عصر حاضر، دولتهای ملی در قالب هفت نوع به صورت زیر قابل تشخیص هستند: قدرتهای درجه اول، قدرتهای درجه دوم و قدرتهای متوسط، قدرتهای کوچک، دولتهای منطقه‌ای، دولتهای بسیار کوچک و مستعمرات. اینکه یک دولت ملی در کدامین گروه‌بندی واقع می‌شود از درجه قدرت و دامنه نفوذ آن قابل تشخیص است.<sup>۱</sup>

## د - ساختار روابط:<sup>۲</sup>

چهارمین متغیر الگویی یعنی ساختار روابط، در واقع همان خصوصیت روابط بین دولتهای ملی است که به وجود آورنده یک سیستم فرعی می‌باشد، در اینجا تعیین موارد زیر مهم است:

- ۱- کدامیک از دولتها در حال همکاری با یکدیگر و کدام عده از دولتها در حال درگیری با یکدیگرند؟ (طیف روابط spectrum of Relations)
- ۲- اساس دوستی یا تضاد بین آنها چه می‌باشد؟ (علل روابط Causes of Relations).
- ۳- ابزاری که آنها برای اعمال روابطشان به کار می‌گیرند مانند انواع تسلیحات، راههای بهبود روابط و از بین بردن منازعات و روشهای همکاری چیست؟ (ابزار روابط Means of Relations).

## طیف روابط<sup>۳</sup>

ساختار یک سیستم بین‌المللی را می‌توان از طریق اشاره، بر شرایطی که در جدول شماره (۱) شرح داده شده توضیح داد، این جدول نشان دهنده طیفی است از همکاری نزدیک یک بلوک تا منازعه شدید که به صورت درگیری مستقیم نظامی ادامه پیدا می‌کند.

1. Contory' Lovis. J. and Spiegelger steven. L. The International Politics of Regions. New york 1970, PP 12-14

2. Structure of Relations

3. Spectrum of Relations

## جدول شماره (۱) طیف روابط کشورها در حالت‌های مختلف

	تبادل	E	
BLOC	(بلوک)	Q	DIRECT MILITARY CONFLICT
		U	«برخورد نظامی مستقیم»
		I	
		L	
ALLIANCE	(اتحاد)	I	SUSTAIN CRISIS
		B	(بحران دائمی)
		R	
		I	
LIMITED COOPERATION		U	STALEMATE
	(همکاری محدود)	M	(بن بست)

شرایط دوستی شامل این موارد است:

بلوک<sup>۱</sup> - که در آن دو یا چند کشور در سیاست بین‌المللی به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی یک موجودیت سیاسی را تشکیل می‌دهند. اتحاد<sup>۲</sup> - که در آن، دولتها موافقت می‌کنند که از راه‌های مخصوصی به یکدیگر کمک کنند که معمولاً شامل ابزارهای نظامی و همکاری آزمایشی می‌شود که در طی یک دوره بسیار کوتاه مدت (کشورهای عضو اتحاد) اقداماتشان را برای اهداف خاصی هماهنگ می‌کنند (که این دوره کوتاه مدت بیشتر روزهاست تا هفته‌ها و بیشتر هفته‌هاست تا ماهها). از طرفی جهت مقابل یعنی حالت آشتی‌ناپذیری و تضاد، شامل این موارد می‌شود:

منازعه<sup>۳</sup> مستقیم نظامی - که در آن جنگ بین نیروهای طرفین متخاصم اتفاق می‌افتد. بحران دائمی<sup>۴</sup> - که در آن طرفهای درگیر باهم منازعه<sup>۳</sup> مستقیم نظامی نداشته و کوششهای مستمری را انجام می‌دهند تا حالت توازن قوا را بین خودشان برهم نزنند. بن بست<sup>۵</sup> - که در آن دولتهای متخاصم هیچکدام آمادگی نداشته و قادر نیستند که روابط موجود را برهم نزنند. در منازعه<sup>۳</sup> مستقیم نظامی وسائلی که برای تغییر وضع موجود استفاده می‌شود توأم با زور عمدی است ولی در بحران مستمر و دائمی، ابزارهای اولیه مجادله

1. Bloc
2. Alliance
3. Direct military Conflict
4. Sustained crisis
5. Stalemate

خیلی ظریفتر هستند. آن‌ها شامل مانورهای سیاسی در بین کشورهای مستقل ویی طرف، مسابقات تسلیحاتی، جنگهای محدود محلی بین طرفهایی که هر کدام در یک طرف قرار گرفته‌اند، رد و بدل شدن الفاظ توهین‌آمیز، بطور کلی یک جو مغشوش پر از فشار و تنش می‌گردند و در حالت بن‌بست، مجادله و برخورد در پایتترین حد خود قرار گرفته است زیرا که با توجه به شرایط موجود، دو طرف تصمیم گرفته‌اند و معتقدند که بهتر است خودشان را با وضعیت موجود وفق دهند تا آنکه با نتایج عملی که ممکن است توازن نیرو را برهم بزنند روبرو شوند. مآتها وقتی به یک حد از تعادل می‌رسیم که بتوانیم یک توفقی را در قدرتهای رقیب ایجاد کنیم که بطور مشترک مورد قبول هر دو طرف باشد. چه تساوی قدرت موجود باشد و چه نباشد در تمامی این احوال آثار یکی خواهد بود. سیاستمداران هر دو طرف نه فقط این موقعیت را قبول می‌کنند بلکه آن‌را به هر چاره قابل پیش بینی ترجیح می‌دهند. وضعیت موجود تبدیل به یک استاندارد از موازنه قدرت قابل قبول می‌شود و تا زمانی که هیچکدام از طرفین اقدامی جهت برهم زدن آن نکرده‌اند و یا اندیشه‌ای را برای برهم زدن آن در سر نپرورانده‌اند، این تعادل و موازنه ادامه پیدا می‌کند. تفاوت میان بن‌بست و تعادل این است که در بن‌بست یک طرف یا هر دو طرف اگر بتوانند شرایط را تغییر می‌دهند و در جستجوی راههایی برای تغییر این شرایطند. لیکن در تعادل هیچکدام از طرفین اعتقاد ندارند که موازنه قدرت را می‌توان برهم زد، حتی اگر وسیله اجرای این کار را هم در اختیار داشته باشند. پس تعادل به جز در پایتترین اشکال همکاری محدود، پیش نیاز بیشتر مراحل دوستی است.

## علل روابط

البته دولتها همیشه در روابط خود با یکدیگر رویه ثابتی را دنبال نمی‌کنند، در هر رابطه‌ای بین دو یا چند دولت ممکن است عواملی از منازعه در یک سمت و همکاری در سطوح دیگر وجود داشته باشد. بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین (مثل پرو، شیلی و بولیوی) در باره مسائل مرزی در یک حالت بن‌بست هستند، در حالی که آنها در سازمانهای بین‌المللی دیپلماتیک و اقتصادی متحد یکدیگرند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی در یک حالت بحران دائمی با یمن قرار دارند ولی درباره اسرائیل، متحد همدیگر به حساب می‌آیند. بنابر این لازم است اهمیت نسبی مسائل عمده‌ای را که باعث منازعه یا همکاری بین دولتهای خاص در یک سیستم فرعی می‌شود مورد بررسی قرار دهیم. در آمریکای لاتین اثر نفوذ آمریکا منجر به این شده که مسائل محلی نسبت به اقدامات منطقه‌ای در فرع قرار گیرد، به همان شکل در خاورمیانه منازعاتی که بین کشورهای عربی وجود دارد در اثر رویارویی با اسرائیل از بین می‌رود. وقتی که منازعه‌ای

وجود دارد، ماهیت مسائل مورد درگیری، فاش کننده شدت آن برخوردی است که رخ داده است. برای مثال منازعات اقتصادی و مرزی بطور معمول ضرر کمتری به روابط صلح آمیز بین المللی در مناطقی که در آنها رقابت تاریخی، ایدئولوژیکی، مذهبی و نژادی هست می زنند. به همان شکل وجود همکاری نیز نشاننده هتد فقد رص روابط و پیوستگی بین کشورهاست. یک دشمن مشترک احتمالاً پیوند قویتری را از منافع مشترک اقتصادی ایجاد می کند.

## - ابزار روابط

طیف روابط در چهارچوب یک سیستم غربی با اشاره به وسائلی که آن کشورها در روابطشان با همدیگر به کار می برند روشن تر می شود. نوع جنگ ( مثلاً جنگهای چریکی در مقابل جنگهای مرسوم) در توضیح روابطی که وجود دارد به ما کمک می کند. به علاوه، روشی که در آن منازعات تخفیف میابد و خاتمه می پذیرد، نشان دهنده قدرت بعضی شرایط خاص در طیف روابط است، برای مثال اوضاع و احوال و شرایط در آمریکای لاتین، یعنی جایی که سیستمی از راههای دیپلماتیک و خیلی مفصل برای حل و فصل بسیاری از منازعات وجود دارد خیلی متفاوت است از شرایطی که در خاورمیانه حاکم است، یعنی در جایی که آتش بسها توسط افراد واسط ترتیب داده شده و هیچگونه تماس مستقیم با کمی هم بین اعراب و اسرائیل وجود ندارد. در اروپای غربی یعنی جایی که دولتها احتمالاً در عصر حاضر برای حل و فصل اختلافاتشان به ابزارهای تأسیس شده ای مانند سازمانهای جهانی یا منطقه ای که برای بهبود روابط وجود دارد متوسل می شوند، که این وضعیت از وضعیت آسیای جنوب شرقی خیلی متفاوت است، یعنی آنجایی که چریکها یا پیروز می شوند و یا اینکه نابود می گردند، و توافقنامه های کمی وجود دارد که نقض نگردد و شکسته نشود. بالاخره میزان طرق تأسیس شده مشورتی و دامنه پیوندهای بین دولتهایی که با هم همکاری می کنند نه فقط به نشان دادن این امر که آیا یک بلوک، اتحاد یا همکاری محدود در حال پیشرفت است یا نه کمک می کند، بلکه آنها همچنین بر تداوم زمانی این روابط اشاره دارند.

این سه عامل یک چهارچوب اصلی را برای بررسی روابط عمده در یک سیستم فرعی ارائه می دهند.

آنها ما را قادر می سازند که مقایسه هایی با سایر سیستمهای فرعی هم در رابطه با چیزی که ما می توانیم آن را سیستم ذی نفوذ ۱ بنامیم و هم در باره اثر سطوح همبستگی، قدرت و ارتباطات انجام دهیم. همانطور که می بینیم این چهار متغیر الگویی وقتی که در مورد یک سیستم خاص فرعی به کار برده می شوند، وجود چیزی را که به آن بخشهای مرکزی و پیرامونی اطلاق می شود آشکار می سازند.